



هم کلاسی  
[Hamkelasi.ir](http://Hamkelasi.ir)



## الدَّرْسُ الثَّامِنُ

قالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)

### جَمَالُ الْمَرْءِ فَصَاحَةُ لِسَانِهِ .

زیبایی مرد ( انسان ) شیوایی زبانش است .

■ به کتاب گویا گوش کنید و کلمات جدید متن را در کلاس با هم تکرار کنید.

|                                  |                                     |                                      |
|----------------------------------|-------------------------------------|--------------------------------------|
| مَحَامِدُ : ستایش‌ها             | شَاءَ : خواست                       | آتَى، آتٍ : آینده ، در حال آمدن      |
| مَرَّرَ : تلخ کرد                | شَكَوْتُ : شکایت کردم «ان           | اسْتَعَاثَ : کمک خواست               |
| مَصَانِعُ : آب انبارهای بیابان   | شَكَوْتُ : اگر شکایت کنم»           | بَدِيعُ : نو (برای نخستین بار)       |
| مَلِيحٌ : با نمک                 | شَمٌّ : بویید « شَمَمْتُ : بوییدی » | بُعْدُ : دوری                        |
| مَمزُوجٌ : درآمیخته              | عَجِينٌ : خمیر                      | جَرَّبَ : آزمایش کرد                 |
| نَحْنُ : شیون کردند ( ناح : بلند | عُدَاةٌ : دشمنان «مفرد: عادی»       | حَلَّ : فرود آمد                     |
| گریست )                          | عَشِيَّةٌ : آغاز شب                 | ذاقَ : چشید                          |
| وُدٌّ : عشق                      | غَدَاةٌ : آغاز روز                  | دَنَا : نزدیک شد                     |
| وَصَفٌ : وصف کرد                 | فَلَوَاتٌ : بیابان‌ها «مفرد: فلاة»  | رَجَا : امید داشت                    |
| وَكُنَاتٌ : لانه‌ها              | قَد تَفَتَّشُ : گاهی جست و جو       | رَضِيَ : راضی شد                     |
| هَامٌ : تشنه و سرگردان شد        | مِی شُود                            | رُفَاتٌ : استخوان [های] پوسیده ، نعش |
| هَجَرَ : جدایی گزید، جدا شد      | قُرْبٌ : نزدیکی                     | رَكَبٌ : کاروان شتر یا اسب سواران    |
| عَدُوٌّ = عادی : دشمن            | كَأْسٌ : جام، لیوان                 | سَلٌ : بپرس (اسأل)                   |
|                                  | مُجَرَّبٌ : آزموده                  |                                      |

### صِنَاعَةُ التَّلْمِيعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ صِنْعَتُ ( آرایه‌ی ) تَلْمِيعِ دَرَادِبِيَّاتِ فَارِسِي

إِنَّ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ لُغَةُ الْقُرْآنِ وَالْأَحَادِيثِ وَالْأَدْعِيَّةِ فَقَدْ اسْتَفَادَ مِنْهَا الشُّعْرَاءُ الْإِيرَانِيُّونَ

قطعا زبان عربی زبان قرآن و احادیث و دعاهاست و بسیاری از شاعران ایرانی از آن استفاده کرده‌اند

وَ أَنْشَدَ بَعْضُهُمْ آيَاتًا مَمزُوجَةً بِالْعَرَبِيَّةِ وَالْفَارِسِيَّةِ وَ سَمَّوْهَا بِالْمُلَمَّعِ ؛

و برخی از آن‌ها ابیاتی را آمیخته به عربی و فارسی سروده‌اند و آن را مُلَمَّع نامیده‌اند ؛

لِكَثِيرٍ مِنَ الشُّعْرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ مُلَمَّعَاتٍ، مِنْهُمْ حَافِظُ الشَّيرَازِيِّ وَ سَعْدِيُّ الشَّيرَازِيِّ  
وَجَلالُ الدِّينِ الرَّومِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْمَوْلَوِيِّ.

بسیاری از شاعران ایرانی مُلَمَّعَاتی دارند از جمله : حافظ شیرازی و سعدی شیرازی و جلال الدین رومی معروف به مولوی.

مُلَمَّعُ حَافِظِ الشَّيرَازِيِّ لِسَانِ الْغَيْبِ ( مُلَمَّعُ لِسَانِ الْغَيْبِ حَافِظِ شِيرَازِي )  
از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه  
إِنِّي رَأَيْتُ دَهْرًا مِنْ هَجْرِكَ الْقِيَامَه

نامه ای با دل خونین برای محبوبم نوشتم « که من روزگار را در دوری تو مانند قیامت دیدم »

دارم من از فراقش در دیده صد علامت  
لَيْسَتْ دُمُوعٌ عَيْنِي هَذِي لَنَا الْعَلَامَه؟

من ازدوری او صدها نشانه در چشم دارم ، « آیا اشک‌های چشم من ، نشانه و علامت بر این نیست ؟ »

هر چند کازمودم از وی نبود سودم  
مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَه

هر چه که تجربه کردم ، از جانب او فایده‌ای به من نرسید « هر کس آزموده را بیازماید ، پشیمانی نصیبش می‌شود »

پرسیدم از طبیبی احوال دوست گفتا  
فِي بُعْدِهَا عَذَابٌ فِي قُرْبِهَا السَّلَامَه

از طبیبی درباره احوال محبوبم سوال کردم ، گفت : « در دوری و هجرانش رنج و عذاب و در نزدیکی اش سلامتی و آسایش است »

گفتم ملامت آید گر گرد دوست گردهم  
وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِإِلَا مَلَامَه

گفتم اگر زیاد به دوست مشغول شوم مورد سرزنش واقع می‌شوم « به خدا سوگند که ما عشقی را بدون ملامت و سرزنش ندیدیم »

حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین  
حَتَّى يَذُوقَ مِنْهُ كَأْسًا مِنَ الْكِرَامَه

حافظ همانند خواستاری آمد که جان شیرین بدهد و جامی بستاند « تا از آن (دادن جان) ، جامی از کرامت عشق بچشد »

### مُلَمَّعُ سَعْدِيُّ الشَّيْرَازِيِّ ( مُلَمَّعُ سَعْدِي شيرازی )

سَلِّ الْمَصَانِعَ رُكْبًا تَهِيمُ فِي الْفُلُواتِ      تو قدر آب چه دانی که در کنار فُرَاتی

از آب انبارها درباره‌ی سوارانی که در بیابان‌ها تشنه‌اند بپرس . تو قدر و ارزش آب را چه می دانی ، وقتی درکنار فرات هستی ( مَصَانِعَ : آبگیرهایی بودند که مزه‌ی گوارایی نداشتند ولی برای تشنگان نعمتی بزرگ بوده است . )

شیم به روی تو روزست و دیده‌ام به تو روشن      وَ إِن هَجَرْتُ سَوَاءَ عَشِيَّتِي وَ غَدَاتِي

شیم با دیدن روی تو مثل روز است و چشمم با دیدن روی تو روشن می شود. « و اگر مرا ترک کنی ، شب و روزم مساوی است »

اگر چه دیر بماندم امید بر نگرفتم      مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ آتِي

گرچه مدت زیادی انتظار کشیدم ، اما امیدم را از دست ندادم ، « زمان گذشت و دلم می گوید که تو می آیی »

من آدمی به جمالت نه دیدم و نه شنیدم      اگر گلی به حقیقت عَجین آب حیاتی

من انسانی به زیبایی تو نه دیده‌ام و نه شنیده‌ام ، اگر خمیر آفرینش تو از آب و گل است ، حقیقتا آغشته به آب زندگانی است .

شبان تیره امیدم به صبح روی تو باشد      وَ قَدْ تَفَتَّشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ

شب‌های تاریک من به امید دیدن روی تو صبح می شود، « وگاهی چشمه‌ی حیات در تاریکی‌ها جستجو می شود . »

فَكَمْ تَمَرَّرُ عَيْشِي وَ أَنْتَ حَامِلُ شَهْدِي      جواب تلخ بدیع است از آن دهان نباتی

چقدر زندگی را تلخ می کنی درحالی که تو این همه شاهد و شیرینی داری ! ازدهان شیرین تو جواب تلخ شنیدن زیباست !

نه پنج روزه‌ی عمرست عشق روی تو ما را      وَ جَدْتُ رَائِحَةَ الْوُدِّ إِن شَمَمْتُ رُفَاتِي

عاشق روی تو بودن برای ما فقط این پنج روزه عمر دنیا نیست ، « اگر خاک قبرم را ببویی ، بوی عشق را می یابی »

وَصَفْتُ كُلَّ مَلِيحٍ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى      محامد تو چه گویم که ماورای صفاتی

هرزبباروی با نمکی را وصف کردم همانطور که دوست داری و می پسندی « ستایش‌های تو را چگونه بیان کنم که فراتر از وصف کردن هستی »

أَخَافُ مِنْكَ وَ أَرْجُو وَ أَسْتَغِيثُ وَ أَدْنُو      که هم کمند بلایی و هم کلید نجاتی

از تو می ترسم و به تو امید دارم و از تو کمک می خواهم و به تو نزدیکی می جویم « که هم دامگه بلا هستی و هم کلید نجات و رهایی هستی »

ز چشم دوست فتادم به کامه‌ی دل دشمن      أَحِبَّتِي هَجْرُونِي كَمَا تَشَاءُ عُدَاتِي

به دلخواه و خواست دشمن ، از چشم دوست افتادم و بی ارزش شدم ، « دوستانم مرا ترک کردند همان طور که دشمنانم می خواهند »

فراقنامه‌ی سعدی عجب که در تو نگیرد      وَ إِن شَكَوْتُ إِلَى الطَّيْرِ نُحْنُ فِي الْوُكُنَاتِ

شگفتا شرح نامه جدایی سعدی در تو اثر نمی کند! « و اگر به نزدیکان شکایت ببرم ، در لانه‌ها می گریند ( و ناله سر می دهند ) »

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.      x ✓

۱ - لَيْسَ لِحَافِظٍ وَ سَعْدِيٍّ مِلْمَعَاتٌ جَمِيلَةٌ .      x

حافظ و سعدی ملّمعات زیبایی ندارند .

۲ - يَرَى حَافِظُ الدَّهْرَ مِنْ هَجْرٍ حَبِيْبِهِ كَالْقِيَامَةِ .      ✓

حافظ از دوری معشوقش ، روزگار را مانند قیامت می بیند ( می پندارد ) .

۳ - يَرَى حَافِظٌ فِي بُعْدِ حَبِيْبِهِ رَاحَةً وَ فِي قُرْبِهِ عَذَابًا .      x

حافظ در دوری معشوقش ، راحتی و آسایش و در نزدیک بودنش عذاب می بیند .

۴ - يَرَى سَعْدِيٌّ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ سَوَاءً مِنْ هَجْرٍ حَبِيْبِهِ .      ✓

سعدی شب و روز را از دوری معشوقش یکسان می بیند .

۵ - قَالَ سَعْدِيٌّ : «مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ لَا تَأْتِي.»      x

سعدی می گوید : « زمان گذشت و دلم می گوید که تو نمی آیی »

## اعلموا

## اسمُ الفاعِلِ و اسمُ المَفْعُولِ و اسمُ المُبَالِغَةِ

در دستور زبان فارسی به اسم فاعل، صفت فاعلی و به اسم مفعول، صفت مفعولی می‌گویند. اسم فاعل به معنای «انجام دهنده یا دارنده‌ی حالت» و اسم مفعول به معنای «انجام شده» است. اسم فاعل و مفعول دو گروه‌اند:

گروه اول بر وزن «فاعل» و «مفعول» هستند که در سال گذشته با آنها آشنا شده بودید.

| ماضی   | اسم فاعل | صفت فاعلی | اسم مفعول | صفت مفعولی  |
|--------|----------|-----------|-----------|-------------|
| صَنَعَ | صَانِع   | سازنده    | مَصْنُوع  | ساخته شده   |
| خَلَقَ | خَالِق   | آفریدگار  | مَخْلُوق  | آفریده شده  |
| عَبَدَ | عَابِد   | پرستنده   | مَعْبُود  | پرستیده شده |

اکنون با گروه دوم آشنا شوید.

| مضارع        | اسم فاعل    | صفت فاعلی      | اسم مفعول   | صفت مفعولی      |
|--------------|-------------|----------------|-------------|-----------------|
| يُشَاهِدُ    | مُشَاهِد    | بیننده         | مُشَاهَد    | دیده شده        |
| يُقَلِّدُ    | مُقَلِّد    | تقلید کننده    | مُقَلِّد    | تقلید شده       |
| يُرْسِلُ     | مُرْسِل     | فرستنده        | مُرْسَل     | فرستاده شده     |
| يَنْتَظِرُ   | مُنْتَظِر   | انتظار کِشَنده | مُنْتَظَر   | مورد انتظار     |
| يَتَعَلَّمُ  | مُتَعَلِّم  | یادگیرنده      | مُتَعَلَّم  | یاد داده شده    |
| يَسْتَخْرِجُ | مُسْتَخْرِج | بیرون آورنده   | مُسْتَخْرَج | بیرون آورده شده |
| يَتَهَاجِمُ  | مُتَهَاجِم  | حمله کننده     | -           | -               |
| يُنْكَسِرُ   | مُنْكَسِر   | شکننده         | -           | -               |

با دقت در دو جدول داده شده فرق اسم فاعل و اسم مفعول را بیابید.

گروه اول: فعل‌هایی بود که سوم شخص مفرد ماضی آنها سه حرف بود و اسم فاعل و مفعولشان بر وزن فاعل و مفعول بود.

گروه دوم: فعل‌هایی است که سوم شخص مفرد ماضی آنها بیشتر از سه حرف بود و اسم فاعل و مفعولشان با حرف «م» شروع می‌شود. یک حرف مانده به آخر در اسم فاعل کسره و در اسم مفعول فتحه دارد.

(اسم فاعل: مُ... - ...)، (اسم مفعول: م... - ...)

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ وَالدُّعَاءَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَاسْمَ الْمَفْعُولِ.

| اسْمُ الْمَفْعُولِ                  | اسْمُ الْفَاعِلِ                    | التَّرْجَمَةُ | الْكَلِمَةُ |                          |
|-------------------------------------|-------------------------------------|---------------|-------------|--------------------------|
| <input checked="" type="checkbox"/> | <input type="checkbox"/>            | یاد داده شده  | مُعَلِّمٌ   | يُعَلِّمُ: یاد می دهد    |
| <input type="checkbox"/>            | <input checked="" type="checkbox"/> | داننده ، دانا | عَالِمٌ     | يَعْلَمُ: می داند        |
| <input type="checkbox"/>            | <input checked="" type="checkbox"/> | پیشنهاد دهنده | مُقْتَرِحٌ  | اِقْتَرَحَ: پیشنهاد کرد  |
| <input checked="" type="checkbox"/> | <input type="checkbox"/>            | آماده شده     | مُجَهَّزٌ   | يُجَهِّزُ: آماده می کند  |
| <input checked="" type="checkbox"/> | <input type="checkbox"/>            | زده شده       | مَضْرُوبٌ   | ضَرَبَ: زد               |
| <input type="checkbox"/>            | <input checked="" type="checkbox"/> | یاد گیرنده    | مُتَعَلِّمٌ | يَتَعَلَّمُ: یاد می گیرد |

یا صانعِ كُلِّ مَصْنُوعٍ یا خالقِ كُلِّ مَخْلُوقٍ یا رازِقِ كُلِّ مَرْزُوقٍ یا مالِكِ كُلِّ مَمْلُوكٍ. من دُعَاءِ الْجَوْشَنِ الْكَبِيرِ

ای سازنده‌ی هر ساخته شده‌ای ، ای آفریننده‌ی هر آفریده شده‌ای ،  
ای روزی دهنده‌ی هر روزی داده شده‌ای ، ای مالک « صاحب » هر مُلکی .

اسم مبالغه بر بسیاری صفت یا انجام دادن کار دلالت دارد و بر وزن « فَعَالٌ » و « فَعَالَةٌ » است ؛ مانند  
عَلَّامَةٌ ( بسیار دانا ) ؛ فَهَامَةٌ ( بسیار فهمیده ) صَبَّارٌ ( بسیار بُردبار ) ؛ غَفَّارٌ ( بسیار آمرزنده ) ؛  
كَذَّابٌ ( بسیار دروغگو ) ؛ رَزَّاقٌ ( بسیار روزی دهنده ) ؛ خَلَّاقٌ ( بسیار آفریننده )  
گاهی وزن « فَعَالٌ » و « فَعَالَةٌ » بر شغل دلالت می کند ؛ مانند خَبَّازٌ ( نانوا ) ؛ حَدَّادٌ ( آهنگر ) گاهی نیز بر ابزار،  
وسیله یا دستگاه دلالت می کند ؛ مانند فَتَّاحَةٌ ( در بازکن ) ؛ نَظَّارَةٌ ( عینک ) ؛ سَيَّارَةٌ ( خودرو )

## شرح و توضیح بیشتر قواعد درس هشتم

### اسم (جامد - مشتق)

یکی دیگر از تقسیمات اسم در عربی تقسیم آن به جامد و مشتق است .

**مشتق** : اسمی است که از کلمه‌ی دیگر درست شده باشد . پس در اسم‌های مشتق ریشه‌ی کلمه و خود کلمه

یک معنا را ندارند . مانند : كَذَّابٌ : بسیار دروغگو کذب : دروغ ، دروغگویی

**جامد** : اسمی است که از کلمه دیگر درست نشده باشد . اسم جامد نمی تواند صفت باشد .

در عربی هشت نوع اسم مشتق داریم که عبارتند از :

- ۱- اسم فاعل      ۲- اسم مفعول      ۳ و ۴- اسم زمان و مکان  
 ۵- اسم مبالغه      ۶- صفت مشبیه      ۷- اسم تفضیل      ۸- اسم آلت

پس اگر اسمی جزء یکی از ۸ اسم بالا باشد مشتق و در غیر این صورت جامد خواهد بود.

**۱- اسم فاعل:** اسمی است که برکننده‌ی کاری دلالت می‌کند. اسم فاعل در زبان عربی تقریباً معادل « صفت فاعلی » در زبان فارسی است.

صفت فاعلی در زبان فارسی: « بن مضارع + نده » یا « بن مضارع + ا »

مانند: کاتب (نویسنده)      عالم (داننده، دانا)      معلم (تعلیم دهنده)

**Translate:** در ترجمه اسم فاعل معمولاً از پسوند ( - نده ) یا ( ا ) استفاده می‌کنیم.

هادی ( هدایت کننده ، راهنما )

اسم فاعل به دو صورت ساخته می‌شود:

### الف - طرز ساخت اسم فاعل در ثلاثی مجرد:

اسم فاعل در ثلاثی مجرد بر وزن ( فاعل ) ساخته می‌شود. مانند:

كَتَبَ --- « کاتب » نویسنده      شَهِدَ --- « شاهد » بیننده      عَلِمَ --- « عالم » داننده، دانا

غَفَرَ --- « غافر » آمرزنده      نَصَرَ --- « ناصر » یاری کننده      خَلَقَ --- « خالق » آفریننده

**توجه)** کلمات ( آمِن « ایمان آورنده » - آكِل « خورنده » - آمِر « دستور دهنده » - آخِر « پایان » )

بر وزن فاعل و اسم فاعل هستند.

**توجه)** کلمات ( ضالّ « گمراه » - عامّ « فراگیر » - خاصّ « ویژه » - تامّ « کامل » ) بر وزن فاعل و اسم

فاعل هستند. چون در اصل به شکل‌های ( ضالّل - عامّم - خاصّص و تامّم ) بوده‌اند.

<sup>۱</sup> - بن مضارع در زبان فارسی از فرمول روبرو ساخته می‌شود: ( فعل امر بدون بـ )

می‌رود «-- امر --» بـرو «-- بن مضارع --» رو / می‌نویسم «-- امر --» بنویس «-- بن مضارع --» نویس



### ب- طرز ساختن اسم فاعل در غیر ثلاثی مجرد (در ثلاثی مزید و.....)

ب/۱- از فعل مضارع حروف مضارعة (أ ت ی ن) را حذف کرده و به جایش (م) می گذاریم.

ب/۲- یک حرف مانده به آخر را کسره می دهیم. مانند:

جاهِدْ ، يُجَاهِدُ --- «مُجَاهِدٍ» (رزمنده)      تَكَلَّمَ ، يَتَكَلَّمُ --- «مُتَكَلِّمٍ» (سخن گوینده)

إِسْتَمَعَ ، يَسْتَمِعُ --- «مُسْتَمِعٍ» (شنونده)      إِسْتَخْرَجَ ، يَسْتَخْرِجُ --- «مُسْتَخْرِجٍ» (استخراج کننده)

مانند: ناصر - شاهد

بر وزن فاعل

(در ثلاثی مجرد)

اسم فاعل

مانند: مُبَشِّرٌ - مُعْتَمِدٌ

م ف ع ل

(در غیر ثلاثی مجرد)

تست - أَكْمِلِ الْفَرَاغَ :

العَقْلُ مُصْلِحٌ كُلِّ أَمْرٍ . (عقل ..... هر کاری است .)

(۱) باعث اصلاح (۲) اصلاح شده (۳) اصلاح کننده (۴) مورد اصلاح واقع شده

۲- اسم مفعول: اسمی است که بر چیزی یا کسی که کار بر آن واقع شده، دلالت می کند.

مانند: مَنصُور (یاری شده)      مَکْتُوب (نوشته شده)

اسم مفعول در زبان عربی تقریباً معادل «صفت مفعولی» در زبان فارسی است.

**Translate:** در ترجمه‌ی اسم مفعول معمولاً از الگوهای (... شده) یا (مورد ... واقع شده) استفاده می‌کنیم.

**طرز ساخت اسم مفعول:** اسم مفعول نیز به دو صورت ساخته می‌شود.

**الف - در ثلاثی مجرد:** بر وزن ( مَفْعُول ) ساخته می شود. مانند:

نَصَرَ --- «منصور» یاری شده «شَهَدَ» --- «مَشْهُود» دیده شده «عَلِمَ» --- «مَعْلُوم» ..... «  
 كَتَبَ» --- «مَكْتُوب» ..... «عَبَدَ» --- «مَعْبُود» ..... «قَتَلَ» --- «مَقْتُول» .....

**ب - در غیر ثلاثی مجرد:**

ب/۱ - از فعل مضارع حروف مضارعة ( أ ت ی ن ) را حذف کرده وبه جایش ( مُ ) می گذاریم .

ب/۲ - یک حرف مانده به آخر را فتحه می دهیم . مانند:

إِحْتَرَمَ، يَحْتَرِمُ --- «مُحْتَرَم» احترام شده «خَاطَبَ، يُخَاطِبُ» --- «مُخَاطَب» خطاب شده «  
 اِنْتَخَبَ يَنْتَخِبُ --- «مُنْتَخَب» انتخاب شده «اِعْتَمَدَ، يَعْتَمِدُ» --- «مُعْتَمَد» اعتماد شده «

مانند: منصور - مکتوب

بر وزن مفعول

در ثلاثی مجرد

مانند: مُجَسَّم - مُسْتَخْرَج

مُفْعَل

در غیر ثلاثی مجرد

اسم مفعول

نامهای ( مُحَمَّد، مُصْطَفَى، مُرْتَضَى، مُجْتَبَى و... ) اسم مفعول هستند .

**۳ - اسم مبالغه:** اسمی است که بر کسی یا چیزی که صفتی را به مقدار زیاد دارد دلالت می کند . پس اسم

مبالغه = ( بسیار کننده کاری یا بسیار دارنده صفتی )

مهمترین وزن های این اسم عبارتند از ( فَعُول، فَعَال، فَعِيل، فَعَالَة )

مبالغه است، صفت به حدّ کثرت (زیادی) فَعُول و فَعَال و فَعِيل، فَعَالَة

مانند:

حَسُود (بسیار حسادت کننده)

صَبُور (بسیار شکیبا)

غَفَّار (بسیار بخشایشگر)

رِزَّاق (بسیار روزی دهنده)

قَدِير (بسیار توانا)

عَلَّامَة (بسیار بسیار دانا)

فَهَامَة (بسیار بسیار فهمیده، پرفهم)

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ التَّرَاكِيِبَ التَّالِيَةَ.

( أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ ) : بسیار دستور دهنده به بدی

( عَلَامُ الْغُيُوبِ ) : بسیار دانای به غیبها

( الْخَلْقُ الْعَلِيمُ ) : بسیار آفرینندهی دانا

( هُوَ كَذَّابٌ ) : او بسیار دروغگوست .

( حَمَالَةٌ الْحَطَبِ ) : هیزم کِش

الطَّيَّارُ الْإِيرَانِيُّ : خلبان ایرانی

( لِكُلِّ صَبَّارٍ ) : برای هر بسیار شکیبایی

( الْهَاتِفِ الْجَوَّالِ ) : تلفن همراه

رَسَامُ الصُّورِ : نقاش ( تصویرگر )

فَتَّاحَةُ الزُّجَاجَةِ : باز کنندهی ( دستگیره ی ) شیشه

■ در گروه های دو نفره شبیه گفت و گوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

حوار ( شِرَاءُ شَرِيحَةِ الْهَاتِفِ الْجَوَّالِ ) : گفتگو ( خریدن سیم کارت تلفن همراه )

|   |   |
|---|---|
| مُوظَّفُ الْإِتِّصَالَاتِ ( کارمند مخابرات )  | الزَّائِرَةُ ( زیارت کننده )  |
| تَفَضَّلِي، وَ هَلْ تُرِيدِينَ بَطَاقَةَ الشَّحْنِ؟<br>بفرما، و آیا کارت شارژ می خواهی؟   | رَجَاءً، أُعْطِنِي شَرِيحَةَ الْجَوَّالِ.<br>لطفاً، به من سیم کارت تلفن همراه بده .   |
| تَسْتَطِيعِينَ أَنْ تَشْحَنِي رَصِيدَ جَوَّالِكِ<br>عَبْرَ الْإِنْتَرْنِتِ .<br>می توانی تلفن همراهت را از طریق اینترنت شارژ کنی .  | نَعَمْ؛ مِنْ فَضْلِكَ أُعْطِنِي بَطَاقَةَ بِمَبْلَغِ<br>خَمْسَةِ وَعَشْرِينَ رِيَالًا.<br>بله؛ لطفاً به من شارژ به مبلغ ۲۵ ریال بده . |
| تَشْتَرِي الزَّائِرَةُ شَرِيحَةَ الْجَوَّالِ وَ بَطَاقَةَ الشَّحْنِ وَ تَضَعُ الشَّرِيحَةَ فِي جَوَّالِهَا وَ تُرِيدُ أَنْ تَتَّصِلَ وَلَكِنْ لَا يَعْمَلُ الشَّحْنُ،<br>فَتَذْهَبُ عِنْدَ مُوظَّفِ الْإِتِّصَالَاتِ وَ تَقُولُ لَهُ :<br>زائر سیم کارت تلفن همراه و کارت شارژ می خرد و سیم کارت را در تلفن همراه می گذارد و می خواهد که تماس بگیرد ولی شارژ کار نمی کند پس نزد کارمند مخابرات می رود و به او می گوید : |   |
| أُعْطِنِي الْبَطَاقَةَ مِنْ فَضْلِكَ .<br>لطفاً کارت را به من بده .<br>سَامِحِينِي ؛ أَنْتِ عَلَيَّ الْحَقُّ . أَبَدُّ لَكَ الْبَطَاقَةَ .<br>مرا ببخش ؛ من را ببخشید ؛ حق با توست .<br>کارت را برایت عوض می کنم .  | عَفْوًا، فِي بَطَاقَةِ الشَّحْنِ إِشْكَالٌ .<br>ببخشید ، کارت شارژ مشکل دارد .  |

## التَّمارين

- التَّمَرينُ الأوَّلُ: عَيِّنِ الجُمْلَةَ الصَّحِيحَةَ وَغَيِّرِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الحَقِيقَةِ وَالوَاقِعِ.
- ۱ - الكَأْسُ رُجَاجَةٌ يُشْرَبُ فِيهِ المَاءُ أَوِ الشَّايُ أَوِ الفَهْوَةُ .  
جام ( لیوانی ) شیشه‌ای است که در آن آب یا چای یا قهوه نوشیده می‌شود .
- ۲ - يُمكنُ شِراءُ الشَّرِيحَةِ مِنْ إِدارةِ الإِتِّصَالَاتِ .  
خریدن سیم‌کارت از اداره مخابرات امکان دارد .
- ۳ - الرَّاسِبُ هُوَ الَّذِي ما نَجَحَ فِي الإِمْتِحاناتِ .  
مردود همان کسی است که در امتحانات قبول نشده است .
- ۵ - عُصونُ الأشجارِ فِي الرَّبِيعِ بَدِيعَةٌ جَمِيلَةٌ .  
شاخه‌های درختان در بهار نو و زیبا هستند .
- ۶ - يُصنعُ الخُبْزُ مِنَ العَجِينِ .  
نان از خمیر درست می‌شود .

التَّمَرينُ الثَّانِي : ضَعِ فِي الفِراغِ كَلِمَةً مُناسِبَةً مِنَ الكَلِماتِ الثَّالِيَةِ . « كَلِمَتانِ زائِدَتانِ »  
الفَلَوَاتِ / بُعِدِ / وَدُّ / مَصانِعُ / بَدَّلُ / فَتَّشَ / اللَّيْلِ / يَرْضَى

- ۱ - العَدَاةُ بِدَايَةَ النِّهارِ وَ العَشِيَّةُ بِدَايَةَ اللَّيْلِ .  
« غدا : آغاز روز » ابتدای روز است و « عشیة : آغاز شب » شروع شب است .
- ۲ - رأينا الشَّاطِئَ عَن بُعْدِ عَبرِ الطَّرِيقِ .  
در مسیر ( راه ) ساحل را از دور دیدیم .
- ۳ - رَجاءٌ بَدَّلَ هَذَا الفَمِيصَ ، لِأنَّهُ قَصيرٌ .  
لطفاً این پیراهن را عوض کن ، برای اینکه آن کوتاه است .
- ۴ - فِي الفَلَوَاتِ لا تَعيشُ نَباتاتٌ كَثيرَةٌ .  
در بیابان‌ها گیاهان زیادی زندگی نمی‌کنند .
- ۵ - الشَّرْطِيُّ فَتَّشَ حَقائِبَ المُسافِرِينَ .  
پلیس کیف‌های مسافران را گشت .
- ۶ - أخی قانِعٌ ، يَرْضَى بِطعامٍ قَليلٍ .  
برادرم قانع است به غذای کمی رضایت می‌دهد .

التَّمَرينُ الثَّالِثُ: تَرَجِمِ التَّراكيبَ الثَّالِيَةَ ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الفاعِلِ ، وَ اسْمَ المَفْعولِ وَ اسْمَ المُبالِغَةِ .

- |   |   |
|---|---|
| يا عَلامُ الغُيوبِ : اى بسيار داننده‌ی غیب‌ها   | يا سَتارُ الغُيوبِ : اى بسيار پوشاننده‌ی غیب‌ها           |
| اسم مبالغه                                      | اسم مبالغه  |
| يا عَفارَ الذُّنوبِ : اى بسيار آمرزنده‌ی گناهان | يا رافعَ الدَّرجاتِ : اى بالا برنده‌ی درجه‌ها ( رتبه‌ها ) |
| اسم مبالغه                                      | اسم فاعل  |

یا سامِعَ الدُّعَاءِ : ای شنونده‌ی دعا ( خواسته )

اسم فاعل

اسم فاعل

یا غَافِرَ الخَطَايا : ای آمرزنده‌ی اشتباهات

یا ساتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ : ای پوشاننده‌ی هر معیوبی

اسم فاعل اسم مفعول

اسم فاعل

یا خَيْرَ حَامِدٍ وَ مَحْمُودٍ : ای بهترین ستایش کننده و ستایش شده‌ای

اسم فاعل اسم مفعول

یا مَنْ بَابُهُ مَفْتُوحٌ لِلطَّالِبِينَ ( ل + ال + طالبین ) : ای آنکه درگاهش برای طلب‌کنندگان ( خواهان‌ها ) باز است

اسم فاعل

التَّمْرينُ الرَّابِعُ : ضَعِ فِي الدَّائِرَةِ العَدَدَ المُناسبِ . « كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ » .

۱ - الرَّكْبُ ○ اِبْتِعَاذُ الصَّدِيقِ عَنِ صَدِيقِهِ أَوْ الزَّوْجِ عَنِ زَوْجَتِهِ .

کاروان شتر یا اسب سواران

دور شدن دوست از دوستش یا شوهر از زنش .

۲ - الكَرَامَةُ ○ هُوَ الَّذِي لَهُ حَرَكَاتٌ جَمِيلَةٌ وَ كَلَامٌ جَمِيلٌ .

بزرگی و بزرگواری

او کسی است که حرکات و کلامی زیبا دارد .

۳ - الوَكْرُ ○ زِينَةٌ مِنَ الذَّهَبِ أَوْ الفِضَّةِ فِي يَدِ المَرَأَةِ .

لانه

زینتی از جنس طلا یا نقره در دست زن .

۴ - الهَجْرُ ○ شَرَفٌ وَ عِزَّةٌ وَ عِزَّةُ النَفْسِ .

دوری

شرف و بزرگی و عزت « شکست ناپذیری » نفس

۵ - السَّوَارُ ○ بَيْتُ الطُّيُورِ . ( لانه‌ی پرندگان )

دستبند

دستبند

۶ - المَلِيحُ

با نمک

التَّمْرينُ الخَامِسُ : تَرَجِمِ الأَحاديثَ ثُمَّ عَيِّنِ المَطْلُوبَ مِنْكَ .

۱ - مَنْ قَالُ أُنَا عَالِمٌ فَهُوَ جَاهِلٌ . رَسُولُ اللَّهِ (ص)

اسم فاعل

اسم فاعل

هر کس بگوید من دانا هستم پس او نادان است . ( اسمُ الفاعِلِ )

۲ - سَيِّدُ القَوْمِ خَادِمُهُمْ فِي السَّفَرِ . رَسُولُ اللَّهِ (ص)

جار و مجرور

رئیس قبیله خدمتگزار آن‌ها در سفر است . ( الجارُ وَ المَجْرورُ )

۳- عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ. رسول الله (ص)  
 فعل مجهول                      مضاف إليه                      مضاف إليه

دانایی که از داناییش سود برده می‌شود از هزار عبادت‌کننده بهتر است. (الفعل المجهول، و المضاف إليه)

۴- أَلْجَلِيسُ الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ، وَالْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السَّوِّءِ. رسول الله (ص)  
 مبتدا                      خبر                      مبتدا                      خبر

همنشین نیکوکار بهتر از تنهایی است، و تنهایی بهتر از همنشین بد است. (المبتدا و الخبر)

۵- كَاتِبُ الْعِلْمِ، يَلْعَنُهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحَوْتِ فِي الْبَحْرِ وَ الطَّيْرِ فِي السَّمَاءِ. رسول الله (ص)  
 اسم فاعل                      جار و مجرور                      جار و مجرور

پنهان کننده‌ی دانش، هر چیزی حتی ماهی (بزرگ) در دریا و پرنده‌ی در آسمان او را لعنت می‌کند. (اسم الفاعل و الجار و المجرور)

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ وَالْأَحَادِيثَ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الْمَلُوكَةِ.

۱- ( لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ ) التَّمْل: ۶۵  
 فعل فاعل                      مجرور به حرف جر                      مفعول به

در آسمان‌ها و زمین کسی جز خدا از غیب آگاه نیست. (= در آسمان‌ها و زمین فقط خدا از غیب آگاه است.)

۲- السُّكُوتُ ذَهَابٌ وَالْكَلامُ فِضَّةٌ. رسول الله (ص)  
 مبتدا                      خبر                      مبتدا                      خبر

سکوت طلاست و سخن گفتن نقره است.

۳- الْكِتَابُ بِسَاتِيْنُ الْعُلَمَاءِ. رسول الله (ص)  
 مبتدا                      خبر                      مضاف إليه

کتاب‌ها باغ‌های دانشمندان هستند.

۴- تَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَةُ النَّاسِ. أمير المؤمنين علی (ع) میوه‌ی عقل مدارا کردن با مردم است.  
 مبتدا                      مضاف إليه                      خبر                      مضاف إليه

۵- زَكَاةُ الْعِلْمِ تَشْرُهُ. أمير المؤمنين علی (ع)  
 مبتدا                      مضاف إليه                      خبر                      مضاف إليه

زکات دانش گسترش آن است.

## \*أنوار القرآن\*

كَمَّلِ الْفَرَاعَاتِ فِي التَّرْجَمَةِ الْفَارِسِيَّةِ.

مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِينَ

۱- ( وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ )

و کسانی که از گناهان بزرگ و کارهای زشت دوری می‌کنند و هنگامی که خشمگین شوند می‌بخشایند.

۲- ( وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ )

و کسانی که [خواستۀ] پروردگارشان را برآوردند و نماز را برپا داشتند؛

۳- ( وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ )

و در کارشان میان آنها مشورت هست؛

۴- ( وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ )

و از آنچه به آنها روزی دادیم انفاق می‌کنند.

۵- ( وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ )

و کسانی که هرگاه به آنان ستم شود، یاری می‌جویند؛

۶- ( وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا )

و سزای بدی، بدی همانند آن است؛

۷- ( فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ )

پس هر کس درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهدۀ] خداست؛

۸- ( إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ )

زیرا او ستمگران را دوست ندارد ( نمی‌دارد ) . اَلشُّورَى: ۳۷ إلى ۴۰

## أَلْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ ( پژوهش علمی )

إِبْحَثْ عَنْ شُعْرَاءِ إِيرَانِيِّينَ آخِرِينَ أَنَشَدُوا مُلَمَّعَاتٍ وَ اذْكَرْ آيَاتًا مِنْ مُلَمَّعَاتِهِمْ.

به دنبال شاعران ایرانی دیگری بگرد که ملّمعاتی را سروده‌اند و ابیاتی از ملّمعات آنها را بیان کن .

## بدیع الزمان نطنزی (متوفی ۴۹۷ یا ۴۹۹ هجری قمری) :

غزل لایغاز له احتشاما

غزل احسن الغزل المشهر

غزل نیکو نیاید جز بدو بر

یکی آهوی بی آهو که از طبع

\* - بیت دوم ترجمه‌ی بیت اول است .

**غضائری رازی (متوفی ۴۲۶ هـ ق) :**

نسیم دو زلفین او بگذرد  
چہ گویمش، گویمش چون بگذرد  
برآمیخته با نسیم صبا  
الا یا نسیم الصبا مرحبا

**ابوالمجد محدود بن آدم سنایی غزنوی یا حکیم سنایی (۴۷۳-۵۴۵ قمری) :**

دی ناگه از نگارم اندر رسید نامه  
قالت: رای فوادی من هجرک القیامه

دیشب (در زمانی که انتظارش را نداشتم) از معشوقم نامه ای به من رسید ... (در نامه گفته شده بود): در قلب من از دوری تو قیامت برپاست.

گفتم که: عشق و دل را باشد علامتی هم  
قالت: دُموع عینی لم تکف بِالْعَلامَه

(به او پاسخ دادم): عشق علامت و نشانه (ی آشکاری) دارد ... گفت: آیا اشک چشمم به عنوان نشانه کفایت نمی کند؟

گفتا که: می چه سازی گفتم که مر سفر را  
قالت: فَمُرْ صَاحِباً بِالْخَیْرِ وَ السَّلَامَه

گفت برای چه در حال آماده شدن هستی؟ .. گفتم: می خواهم به سفر بروم ... گفت: امیدوارم سفرت به خیر و سلامتی بگذرد.

گفتم: وفا نداری گفتا که: آزمودی  
مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَه

گفتم: تو خیلی بی وفایی ... گفت: مگر آزمایش کردی (که به این نتیجه رسیدی؟) ... (در پاسخ گفتم): هر کس که آزموده‌ها را بیازماید، فقط پشیمانی عایدش می شود.

گفتم: وداع نایی واندر برم نگیری  
قالت: تُریدُ وَصَلی سِراً وَ لا کَرَامَه

گفتم: برای بدرقه ی من نمی آیی و برای خداحافظی مرا به آغوش نمی کشی؟ (رسم مرسوم خداحافظی را به جای نمی آوری؟) ... گفت: تو بودن با من را پنهانی می خواهی (نمی خواهی من در آشکار به تو مهر بورزم)

گفتا: بگیر زلفم گفتم: ملامت آید  
قالت: أَلَسْتَ تَدْرِي الْعَشَقَ وَ الْمَلامَه

گفت: این تکه موی مرا بگیر ... گفتم: سزاوار سرزنش می شوم ... گفت آیا عشق به همراه ملامت دیده ای؟ (استفام انکاری است ... عشق و ملامت یک جا جمع نمی شوند)

\* (به موی کنار گوش زلف می گویند)

\* (زلف در اصطلاح صوفیه به معنی قرب آمده ... زلف را به نشانه ی نزدیکی و همراهی داده)